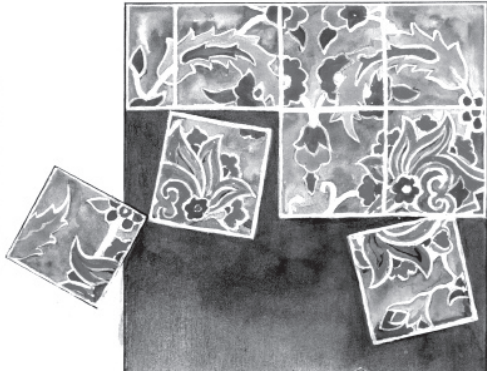


تاریخ و رجال





کسانی که به سفر معنوی حج مشرف می‌شوند؛ به ویژه روحانیان کاروان‌ها، از تنگ‌نظری و تعصب و هابیان‌ی که امور حاجیان را به دست دارند، به خوبی آگاه‌اند و به درستی می‌دانند که در چنین وضعیتی، چاره‌وگریزی نیست جز تقیه و همراهی کردن با آنان در بعضی امور و اعمال. اینجاست که حاجی به «تقیه مداراتی» روی می‌آورد و احساس می‌کند تقیه از مسائل مهمی است که حاجیان با آن در ارتباط‌اند و باید در این مورد آگاهی‌هایی داشته باشند. از این رو، نگارنده به تهیه این نوشتار، با محوریت این موضوع برآمدم، با این امید که هم خود و هم دیگران از آن بهره‌لازم را ببریم.

نگاهی تاریخی به تقیه مداراتی

فتحی‌نیا

ساختار اصلی این نوشتار بدین‌گونه سامان یافته است که ابتدا به بحث تاریخی تقیه می‌پردازد و آنگاه نگاهی دارد به موضوع «مشروعیتِ تقیهٔ مداراتی».

شایسته است پیش از پرداختن به بحث نخست (نگاه تاریخی به تقیه)، تقسیمی کلی از تقیه را ارائه کنیم تا تصویری درست و مناسبت از موضوع بحث - تقیهٔ مداراتی - در ذهن خوانندهٔ عزیز شکل بگیرد.

تقیه را می‌توان به «تقیهٔ حفظی» و «تقیهٔ مداراتی» تقسیم کرد؛^۱ تقیهٔ حفظی^۲ تقیه‌ای است که شخص برای حفظ جان خود ناگزیر از آن است و اما تقیهٔ مداراتی، حُسن معاشرت، مدارا، جلب مودت و در نتیجه تحقق وحدت میان مسلمانان است؛ بدین صورت که: از یک سو، در شعائر الهی، مانند نماز جماعت و دیگر مظاهر وحدت برای حصول وحدت کلمه میان مسلمان‌ها و عدم پراکندگی آنان، به خصوص در برابر کفار و دشمنان، شرکت و حضور یکپارچه داشته باشند و از سوی دیگر پیروان مذهب حق مورد تعییر و مذمت و خواری قرار نگیرند و با شرکت در جماعات، رفع هرگونه اتهام را از خود بنمایند و با الزام به شرکت در جماعات و مانند آن، خود را از صف مسلمین جدا نکرده و دچار مخاطره نگردند.^۳ و البته باید توجه داشت که این اهداف گاهی به صورت ذاتی و بدون این‌که خوفی بر دین باشد، مورد توجه رهبران و سایر شیعیان قرار می‌گیرد و گاهی خوف و ترس بر دین است که شیعیان و رهبران را به سمت وحدت میان مسلمانان می‌کشاند. اکنون آنچه از تعریف تقیهٔ مداراتی مورد نظر ما است، هر دو قسم از این هدف است.

اگر بخواهیم تفاوت «تقیهٔ حفظی» و «تقیهٔ مداراتی» را در عبارتی فشرده بیان کنیم، باید بگوییم در تقیهٔ حفظی، شخص تقیه‌کننده از بیان دیدگاهش ترس دارد و در واقع به عنوان فردی با عقاید دیگران^۴ به ارتباط با دشمن می‌پردازد، در حالی‌که در تقیهٔ مداراتی انسان از بیان دیدگاه خود نمی‌ترسد بلکه برای ایجاد اتحاد، به ارتباط با دیگران می‌پردازد.

نگاهی تاریخی به تقیۀ مداراتی در سیرۀ معصومان علیهم السلام

الف) تقیۀ مداراتی در دوران رسالت

دوران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دوران وحدت میان مسلمانان بود؛ چرا که در آن هنگام هیچ یک از عوامل اختلاف وجود نداشت، بنابراین، چیزی به نام «تقیۀ مداراتی» هم ضرورت نمی یافت. البته در تاریخ نبوت، یک مورد یافت می شود که شاید بتوان نام آن را «تقیۀ مداراتی» گذاشت و آن مدارایی بود که پیامبر خدا با منافقان داشت و در بعضی از موارد که تنها او از نام آن‌ها آگاه بود، از فاش کردن نامشان در نزد دیگر مسلمانان خودداری می کرد و یا تنها با افراد خاص در میان می گذاشت؛ چنانچه در مورد آیه: «وَهُمْ أُولُو بَأْسٍ ظَهِيرٌ مِمَّا لَمْ يَنْتَلُوا»^۵ می فرماید: روایات دلالت می کند که گروهی از منافقان قصد داشتند هنگام بازگشت از غزوة تبوک پیامبر را از گردنه به داخل دره‌ای بیندازند و پیامبر وقتی از طریق وحی از این نقشه خصمانه آنان آگاهی یافت، با تدابیری از انجام آن نقشه پیش گیری کرد و ولی بعدها با این که از نام آن‌ها به خوبی آگاه بود، جز برای گروهی خاص، از بیان نام و معرفی آن‌ها خودداری کرد. این را می توان نوعی تقیۀ شمرد که پیامبر برای حفظ یکپارچگی مسلمانان در برابر دشمن و دیگر مصالح مسلمین در آن موقعیت، از بیان بعضی واقعیت‌ها خودداری ورزید.

پس می توان نتیجه گرفت: تقیۀ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تقیۀ حفظی بود؛ و آن، در برابر کفار بود نه مسلمانان و بیشتر زمانی بود که مسلمانان در مکه می زیستند و به طور کلی هیچ تقیۀ ای در میان مسلمانان زمان پیامبر ضرورت نداشت.

ب: تقیۀ مداراتی در دوران امامت

دوران امامت را می توان به دو دوره تقسیم کرد؛ چرا که وضعیت شیعه در این دو عصر، با فراز و فرود همراه بود؛ نخست، دوران حیات و حضور امام علی علیه السلام و بعد، دوران پس از شهادت آن حضرت. پیش از پرداختن به دو دوره یاد شده، به بیانی کلی از وضعیت تقیۀ در دوره امامت می پردازیم:

در دوران امامت، تقیۀ به عنوان اصلی ترین سیاست شیعیان از سوی ائمه علیهم السلام معرفی و در عمل

پیاده گردید و احادیث وارده از ائمه اطهار گواه بر این مطلب است. برای نمونه، امام علی علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید:

* «أَمَّا إِنَّهُ سَيُظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ ... إِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَيِّئِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنِّي فَأَمَّا السَّبَّ فَسُبُونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَ لَكُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَةِ»^۷.

دو روایت دیگر:

* «ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُمَرَ الْأَعْجَمِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا أَبَا عَمْرٍ إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ وَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي التَّبِيدِ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخَفِيِّنَ»^۸.

* «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ حَبِيبِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لَا وَ اللَّهِ مَا عَلَى ذَلِكَ كَانَ هَذَا وَ جِهَ الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ التَّقِيَّةِ يَا حَبِيبُ إِنَّهُ مَنْ كَانَتْ لَهُ تَقِيَّةٌ رَفَعَهُ اللَّهُ يَا حَبِيبُ مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ تَقِيَّةٌ وَضَعَهُ اللَّهُ يَا حَبِيبُ إِنَّ النَّاسَ إِذَا هُمْ فِي هُدْنَةٍ فَلَوْ قَدَّكَانَ ذَلِكَ كَانَ هَذَا»^۹.

همانطور که ملاحظه می‌کنید، ائمه علیهم السلام در این روایات در صدد بیان سیاستی کلی برای شیعیان هستند و با بیان‌های مختلف می‌خواهند شیعیان را بر عمل به آن ترغیب نمایند.

۱ - دوران حضور امام علی علیه السلام

وضعیت شیعه در عهد سه خلیفه نخست پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای ویژگی‌هایی بود که به شرح آن می‌پردازیم و در ضمن مطالب، به وضعیت تقیه نیز اشاره خواهیم کرد:

- نکته نخست این که شیعه در این دوره، به جز روزهای نخست پس از سقیفه، با فشار چندانی رو به رو نبود. اگر چه می‌توان گفت بسیاری از شیعیان به خاطر باورها و عقایدشان، از رسیدن به منصب‌های مهم محروم بودند؛^{۱۰} چنانکه خلیفه اول، نخست خالد بن سعید را فرمانده جنگ شام کرده بود، ولی مشاورش به او گفت: مگر خودداری خالد از بیعت و اتحادش با بنی هاشم را از

یاد برده‌ای؟ صلاح نمی‌بینم که او فرمانده باشد. از این رو ابوبکر حکم فرماندهی خالد را پس گرفت و کسان دیگری را به جای او نشانده.^{۱۱}

شیعه از این جهت نیازی به تقیهٔ حفظی نداشت؛ چرا که جانش در خطر نبود و لذا هم خود امام علی علیه السلام و هم شیعیان خاص آن حضرت، در مواقع لزوم به بیان واقعیت‌ها می‌پرداختند و تا مدتی،^{۱۲} هم آن حضرت و هم شیعیانش از بیعت خودداری کردند. اما آنچه که به عنوان تقیه مداراتی مطرح است، در تمام دوران خلافت خلفای ثلاثه به عنوان سیاست کلی شیعیان مطرح بود و تا آنجا که مصالح مسلمانان اقتضا می‌کرد، از سیاست نامبرده دور نمی‌شدند و البته این سیاست تحت رهبری امام علی علیه السلام بود. بزرگترین نمونهٔ تقیهٔ مداراتی در آن زمان سکوت بیست و پنج سالهٔ امام علی علیه السلام بود که انگیزه و هدف از آن، تنها مصلحت جامعهٔ اسلامی و ترس از تفرقهٔ میان مسلمانان بود؛ چنانکه حضرت خود به این واقعیت تصریح می‌کنند:

«إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ اسْتَأْثَرَتْ عَلَيْنَا قُرَيْشٌ بِالْأَمْرِ وَ دَفَعْتَنَا عَنْ حَقِّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ كَافَّةً فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكَ دِمَائِهِمْ وَ النَّاسُ حَدِيثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَ الدِّينِ يُمَخَّضُ مَخْضَ الْوُطْبِ يُفْسِدُهُ أَذْنَى وَ هُنَّ وَ يَعْكِسُهُ أَقْلُ خَلْقٍ [خُلْفٍ]».^{۱۳}

کسانی که از دوران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اسلام مصلحتی بعضی قبایل بزرگ؛ مانند قریش که تا زمان فتح مکه مسلمان نشده بودند و همچنین از مسائل بعد از پیامبر مانند ارتداد بعضی از قبایل و دشمنی بسیاری از منافقان آگاهی داشته باشند، این سخن امام علیه السلام را به درستی متوجه می‌شوند؛ چنانکه خود حضرت در مورد ارتداد می‌فرمایند:

«فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُرْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِي عليه السلام عَنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِي فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانَ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكَتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مُحَقِّ دِينَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وَ لَا يَتَكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ فَلَا تَلَّ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَنْتَشِعُ السَّحَابُ فَهَضَمْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى رَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطمَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنَهُ».^{۱۴}

دوران سه خلیفه بعد از پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام که دارای شخصیتی شناخته شده در میان صحابه بود، در کنار سایر صحابه به راحتی می توانست نظر فقهی خود را بیان کند و بلکه در این جهت نسبت به دیگر صحابه، از برجستگی ویژه برخوردار بود؛ چنانکه در بعضی مواقع، خلیفه دوم نظر فقهی امام علی علیه السلام را می پرسید و به آن عمل می کرد و به همین دلیل چندین بار این واقعیت را بیان کرد که: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمَلَكَ عُمَرُ» و این نبود مگر به خاطر همان آزادی در بیان مسائل فقهی.

روشن است که این مورد از موارد روشن تقیه مداراتی است که حضرت برای حفظ اسلام و ترس از اختلاف میان مسلمانان ناگزیر از آن بود و تجربه بعدها نشان داد که دقیقاً حق با آن حضرت بود.

در این دوران، حضرت گرچه خودش به ورود در مسائل سیاسی و همکاری با خلفا رغبتی نشان نمی داد^{۱۵} و این مسأله به قدری آشکار است که در مورد روابط امام با خلیفه اول هیچ خاطره تاریخی ذکر نکرده اند، اما یاران و نزدیکانش را از حضور در مسائل سیاسی و کمک به حکومت منع نمی کرد بلکه با مشورت امام، بعضی مسؤولیت ها را به عهده می گرفتند؛ چنانکه فضل بن عباس در سپاه شام منصب نظامی داشت و در سال هجدهم هجری در فلسطین از دنیا رفت و حذیفه بن یمان و سلمان به ترتیب در مدائن فرماندار بودند. عمار بن یاسر بعد از سعد بن ابی وقاص از سوی خلیفه دوم حاکم کوفه شد. هاشم مرقال که از شیعیان با اخلاص امیر مؤمنان علیه السلام بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید، در دوران خلفا از فرماندهان برجسته بود و در سال بیست و دوم هجرت آذربایجان را فتح کرد. عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان از سوی خلیفه دوم مأمور اندازه گیری زمین های عراق بودند.^{۱۶}

از موارد دیگری که حضرت در مسائل سیاسی کاملاً تقیه می کردند، اواخر خلافت خلیفه سوم بود؛ آنگاه که مردم به قصد جان خلیفه به مدینه آمدند. در این زمان، حضرت بر خلاف رویه پیشین، در مسائل سیاسی دخالت کردند و برای جلوگیری از قتل خلیفه و آرام کردن اوضاع، از هیچ تلاشی دریغ نکردند. با اینکه هم خود حضرت می دانست و هم بعدها تاریخ نشان داد که او در معرض اتهام قرار خواهد گرفت،^{۱۷} لیکن باز ثابت شد که در نظر گرفتن «مصلحت اسلام»،

در تصمیم‌گیری‌های حضرت عنصر تعیین‌کننده است.

همانطور که ملاحظه گردید «تقیۀ مداراتی» در حدّ مسائل سیاسی موجود در آن زمان بود، لیکن آنچه ما در این نوشتار به دنبال آن هستیم و با هدف این مقاله سازگاری بیشتری دارد، تقیۀ مداراتی در مسائل فقهی است؛ گرچه در زمان خلفا از هر چیزی می‌شد برداشت سیاسی به معنای خاص آن کرد؛ به عنوان نمونه، زکات نپرداختن به عمال دولتی را مخالفت و بلکه یک طغیان سیاسی می‌شمردند؛ چنانکه به بهانه همین عدم پرداخت زکات، به برخی تهمت ارتداد زده شد؛ در حالی که در عصر پیامبر، پرداخت زکات، یک امر سیاسی به معنای خاص نبود. به هر حال، آنچه که مهم است مسائل فقهی است و در این زمینه باید گفت: دوران سه خلیفه بعد از پیامبر ﷺ، امام علی علیه السلام که دارای شخصیتی شناخته شده در میان صحابه بود، در کنار سایر صحابه به راحتی می‌توانست نظر فقهی خود را بیان کند و بلکه در این جهت نسبت به دیگر صحابه، از برجستگی ویژه برخوردار بود؛ چنانکه در بعضی مواقع، خلیفه دوم نظر فقهی امام علی علیه السلام را می‌پرسید^{۱۸} و به آن عمل می‌کرد و به همین دلیل چندین بار این واقعیت را بیان کرد که: «لَوْ لَا عَلِيٌّ هَلَكَ عُمَرُ» و این نبود مگر به خاطر همان آزادی در بیان مسائل فقهی و همچنین در زمان خلیفه سوم، با این که وی کمتر به فتوای حضرت احساس نیاز می‌کرد، اما حضرت در مقابل انحرافات می‌ایستاد تا آنجا که عثمان خطاب به وی گفت: «إِنَّكَ لَكَثِيرُ الْخِلَافِ عَلَيْنَا»^{۱۹} لیکن باید توجه داشت که این در مقام فتوا بود، اما در مقام عمل، جایی که امام علی علیه السلام ناچار از همراهی با جماعت بود، از تقیۀ مداراتی کوتاهی نمی‌کرد؛ برای نمونه، امام در نماز جماعت شرکت می‌کرد^{۲۰} با این که قطعاً از نظر مبارکشان این نماز نمی‌توانست صحیح باشد. و هر وقت هم چنین ضرورتی وجود نداشت از همراهی جمع خودداری می‌کرد؛ برای نمونه، در کتب اهل سنت نقل شده است که حضرت در مورد متعّه حج با عثمان مخالفت می‌کرد:

* «وَرَوَى الْبُخَارِيُّ أَيْضاً، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، قَالَ اخْتَلَفَ عَلِيٌّ وَ عُثْمَانُ وَ هُمُ بَعْضُفَانَ فِي الْمُتَعَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَنْتَهِيَ عَنْ أَمْرِ فَعَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ ﷺ ذَلِكَ أَهَلَ بِهِمَا جَمِيعاً.

وَرَوَى الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ شَهِدَ عَلِيًّا وَ عُثْمَانَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ، وَ عُثْمَانُ يَنْهَى عَنِ الْمُتَعَةِ وَ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَلِيٌّ ﷺ أَهَلَ

بِهِمَا لَبَيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، فَقَالَ عُثْمَانُ تَرَانِي أَنْهَى النَّاسَ وَ أَنْتَ تَفْعَلُهُ فَقَالَ
مَا كُنْتُ لِأَدْعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] لِقَوْلِ أَحَدٍ.^{۲۱}

و مورد دیگری که امام از تقیه مداراتی خودداری کرد و پیش تر هم به آن اشاره کردیم، این بود که در تمام مدت بیست و پنج سال خلافت خلفای سه گانه، حضرت به هیچ وجه در جنگ‌های آن دوران شرکت نمی کردند و این خود نوعی ابراز مخالفت صریح به شمار می رفت.

نکته دیگری که در رابطه با این دوران باید توضیح داده شود این است که بعضی از صحابه شیعه مانند ابوذر و عمار مورد ضرب و شتم خلیفه سوم قرار گرفتند که این، ربطی به تشیع آن‌ها نداشت بلکه از آن جهت این اتفاق رخ داد که خلیفه از سوی آن‌ها مورد اعتراض واقع می شد و این نکته از این جهت مورد تأکید است که بگوییم تقیه‌ای که در این دوران لازم بود، عبارت بود از «تقیه مداراتی» و البته این مطالب مربوط به زمانی است که امام علیه السلام در مدینه بوده و به خلافت نرسیده بودند لیکن بعد از خلافت؛ چه در مدینه و چه در کوفه، آن حضرت سعی بلیغ و تلاش بسیار داشتند که بدعت‌های موجود در زمینه فقهی و اعتقادی را اصلاح کنند اما با مخالفت مردم مواجه گردیدند و امام برای این که از ایجاد اختلاف پیش گیری کنند، از اصرار بر تغییر آن احکام، خودداری ورزیدند؛ چنانکه خود حضرت در ضمن خطبه‌ای، این حقیقت را تشریح می کند و به صورت مفصل به آن می پردازد:

* «فَقَالَ قَدْ عَمَلَتِ الْوَلَاءُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ، وَ لَوَحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوْلَتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَتَفْتَرِقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ... فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيِّرْتُ سُنَّةَ عَمْرٍ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَتُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي مَا لَقِيتُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طَاعَةِ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ.»^{۲۲}

به درستی فهمیده می شود که این خود نوعی «تقیه مداراتی» است و حضرت ناگزیر از عمل

به چنین تقيه‌ای بودند تا اتحاد میان یاران خود را، که از نظر سیاسی به هم نزدیک ولی از نظر اعتقادی دور بودند،^{۳۳} حفظ کنند. همچنین ملاحظه می‌کنید امام علیه السلام در مقام بیان واقعیت، علی‌رغم علمی که به مخالفت مردم دارد، دریغ نمی‌کند ولی در مقام عمل هر جا که لازم است، از مدارا چشم نمی‌پوشد.

۲ - دوران بعد از امام علی علیه السلام

این دوران از شهادت امام علی علیه السلام در سال چهل هجری آغاز می‌شود و تمام دوران بنی امیه و بنی عباس را - تا آخر عصر ائمه علیهم السلام - شامل می‌شود. ویژگی اصلی این عصر، که آن را از دوران قبل جدا می‌کند، ظلم و ستمی است که خلفا در حق شیعیان و ائمه اطهار روا می‌داشتند و به طور قطع، آن آزادی که در زمان خلفا تا حدی برای شیعیان وجود داشت رنگ باخت و ائمه اطهار و شیعیانشان؛ چه در نظر دادن و چه در عمل کردن به آن، حق ابراز وجود نداشتند. همانطور که پیش‌تر گفتیم شیعه در تمام دوران حضور ائمه اطهار علیهم السلام به تقيه نیاز داشته است لیکن آنچه تغییر می‌کرده، جهت و انگیزه و حد و حدود تقيه بوده است. برای نمونه، در دوران حضور امام علی علیه السلام تقيه بیشتر جنبه و جهت مداراتی داشت لیکن در این دوران (البته با نگاه اجمالی) تقيه بیشتر جنبه حفظ جان شیعیان و جلوگیری از هدر رفتن خون آن‌ها داشته است. البته این هم در شرایط مختلف کم و زیاد می‌شده است.

این دوران بعد از صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و خلف وعده وی شکل گرفت. معاویه بعد از اعلام این مطلب که تمام مواد صلح‌نامه را زیر پا گذاشته، با دستی باز شیعیان را تحت فشار قرار داد.^{۳۴} بدون شک در چنین وضعیتی، سخن گفتن از تقيه مداراتی، بی‌معنی است؛ زیرا تقيه مداراتی در جایی است که گروهی احساس امنیت کنند و بتوانند دست به شمشیر بزنند و میان مسلمانان اختلاف به وجود آورند، مصالح را مقدم بدانند و دست از ایجاد اختلاف بردارند و به اتحاد بیندیشند؛ اما آنگاه که جان آن گروه در خطر باشد، دیگر صحبت از مدارا معنی ندارد. در این مدت، هر تقيه‌ای؛ چه از سوی ائمه علیهم السلام و چه از سوی شیعیانشان صورت گیرد، به انگیزه حفظ جان است و حمل بر تقيه مداراتی نیاز به قرینه دارد و لذا اگر می‌بینیم امام حسن و امام حسین علیهم السلام پشت سر مروان بن حکم، حاکم مدینه نماز می‌خوانند،^{۳۵} نه از باب مدارا است بلکه از باب تقيه حفظی است. البته ممکن است کسی اشکال کند که: امام حسن و امام حسین که بر جان خود خوفی نداشتند.^{۳۶} در پاسخ می‌گوییم: اولاً چنین ادعایی باید ثابت شود.

ثانیاً به فرض که خوفی بر جان خود نداشتند ولی به عنوان رهبر دینی شیعیان، برای حفظ جان شیعیانشان هم که شده، ناگزیر از شرکت در نماز جماعت بودند.^{۲۷} این مطلب از فرمایش امام حسن علیه السلام مشخص است؛ زمانی که سلیمان بن سرد خزاعی و گروهی از کوفیان در مدینه خدمت امام حسن علیه السلام رسیدند و نسبت به جریان صلح اعتراض داشتند، امام در پاسخ آن‌ها فرمود:

«فإنکم شیعتنا و أهل مودتنا، و من نعرفه بالنصیحة و الصحبة و الاستقامة لنا، و قد فهمت ما ذکرتم و لو کنت بالحزم فی أمر الدنیا و للدنیا أعمل و أنصب، ما کان معاویة بأبأس منی بأسا، و أشد شکیمة، و لکان رأیی غیر ما رأیتم، و لکنی أشهد الله و إیاکم أنى لم أرد بما رأیتم الاً حقن دماءکم، و إصلاح ذات بینکم، فاتقوا الله و ارضوا بقضاء الله، و سلموا لأمر الله، و الزموا بیوتکم، و کفوا أیدیکم، حتی یستریح برّ، أو یستراح من فاجر، مع أن أبی کان یحدثنی أن معاویة سیلی الأمر، فو الله لو سرنا إلیه بالجبال و الشجر، ما شککت أنه سیظهر، إن الله لا معقب لحکمہ، و لا رادّ لقضائہ، و أما قولک: یا مذللّ المؤمنین، فو الله لأن تذلّوا و تعافوا أحبّ إلیّ من أن تعزوا و تقتلوا، فإن ردّ الله علینا حقناً فی عافیة قبلنا، و سألنا الله العون علی أمره، و إن صرفه عنا رضینا، و سألنا الله أن یبارک فی صرفه عنا، فلیکن کلّ رجل منکم حلّسا من أحلاس بیته، ما دام معاویة حیاً، فإن یهلک و نحن و أنتم أحياء، سألنا الله العزیمة علی رشدنا، و المعونة علی أمرنا، و أن لا یکلنا إلی أنفسنا، فإن الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون.»^{۲۸}

اگر این فرمایش امام علیه السلام را در کنار اعمال معاویه و عمالش قرار دهیم، معنای حرف امام علیه السلام را خوب و واضح می فهمیم و این که شیعیان آن حضرت به صورت جدی در خطر بودند و امام این وظیفه را بر دوش خود احساس می کرد و هیچ راهی جز تقیه در پیش نداشتند. و دقیقاً همین فرمایش را هم امام حسین علیه السلام به همان گروه فرمودند:

«لیکن کلّ رجل منکم حلّسا من أحلاس بیته، ما دام معاویة حیاً، فإنّها بیعة کنت و الله لها کارها، فإن هلک معاویة نظرنا و نظرتم، و رأینا و رأیتم.»^{۲۹}

مناسب است برای تکمیل این مطلب دو کلام از کلمات امام سجاد علیه السلام را هم ضمیمه بحث کنیم؛ امام طی دستور العملی کلی، خطاب به شیعیان اینگونه می فرماید:

«قَالَ إِذَا كُنْتُمْ فِي أُمَّةٍ جَوْرٍ فَأَقْضُوا فِي أَحْكَامِهِمْ وَلَا تَشْهَرُوا أَنْفُسَكُمْ
فَتُقْتَلُوا...»^{۳۰}

در فرمایش دیگری می فرمایند:

«وَوَدُّتُ وَاللَّهِ أَنِّي افْتَدَيْتُ خَصَلَتَيْنِ فِي الشُّبُعَةِ لَنَا بِيَعُضِ لَحْمِ سَاعِدِي النَّزَقِ وَ
قَلَّةِ الْكَيْتَمَانِ»^{۳۱}

مطالبی که آوردیم، وضعیت تقیه‌ای آن دوران را به روشنی نشان می‌دهد؛ البته مقصود ما این نیست که بگوییم امامان شیعه علیهم السلام در این مدت هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و یا این که شیعیان خود را رها ساختند، بلکه در همین فرصت است که با حرکت‌های فرهنگی و علمی به استحکام بنیادهای علمی و فرهنگی شیعه می‌پرداختند و زمینه را برای یک حرکت عظیم علمی در زمان امام باقر و امام صادق علیهم السلام آماده کردند، لیکن به هر حال مدارا کردن که نشان از قدرت و عدم ترس از جان است، در این مدت بی‌معنی بود. البته یک شکل از تقیه مداراتی در این دوران قابل تصور است که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

به نظر می‌رسد این وضعیت در تمام دوران حضور ائمه علیهم السلام وجود داشته؛ حتی در عصر امام باقر و امام صادق علیهم السلام هم چنین وضعیتی بوده است. گرچه در آن زمان قدرت بنی امیه رو به افول بود و به علت وجود مشکلات بیرونی و درونی، فرصت برخورد شدید با شیعیان را نداشتند و از همین رو، فرصتی مناسب برای امام باقر و امام صادق علیهم السلام به وجود آمد تا به تحکیم بنیادهای فقهی و اعتقادی شیعه پردازند اما با این حال، دلیل و قرینه‌ای که بتوان تقیه آن زمان را مداراتی نامید وجود ندارد؛ زیرا با تعریف تقیه مداراتی سازگار نیست. اما با این حال، بعضی از حرکت‌های شیعیان را می‌توان با تقیه مداراتی سازگار دانست؛ مانند این توصیه امام صادق علیه السلام که به شیعیانش فرمود:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعَيِّرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوِّءِ يُعَيِّرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ كُونُوا لِمَنْ
انْقَطَعَتْ إِلَيْهِ زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ

وَ أَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَانْتُمْ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ
مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبَةِ قُلْتُ وَ مَا الْخَبَةُ قَالَ التَّقِيَّةُ. ۳۳

اما به هر حال نمی توان تمام توصیه های ائمه به تقیه و شرکت آن ها در نماز جماعت را حمل بر تقیه مداراتی کرد و این گونه حمل کردن ها نیاز به قرینه دارد؛ چنانکه در این روایت، قرینه بر این حمل، صدر کلام است که امام علیه السلام پیروانش را پرهیز می دهد از کارهایی که موجب سبکی نام ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان رهبر تشیع در نزد دشمنان می شود.

نکته جالبی که شاید بتواند قرینه ای بر ادعای ما باشد این است که پنجاه و سه روایت از صد و شش روایت مربوط به تقیه (البته با حذف موارد تکرار) که در کتاب بحار الأنوار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ یعنی حدود پنجاه درصد روایات تقیه را شامل می شود و این رقم غیر از احادیث مربوط به تقیه است که امام صادق علیه السلام از امامان پیش از خود نقل می کند. همچنین با بررسی چهل و چهار حدیث مربوط به کتمان سر در این کتاب، تعداد بیست و هفت روایت؛

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

یعنی بیش از شصت درصد از زبان آن امام نقل شده است.^{۳۴} و این در حالی است که قریب به اتفاق این روایات با تقیه مداراتی که در حالت امن باشد سازگاری ندارند و این نشان می‌دهد فراغتی که برای امام صادق (علیه السلام) به وجود آمده بود، به معنای امنیت و عدم وجود خطر نبوده بلکه سبک شدن خطر را می‌رساند و لذا می‌بینیم امام (علیه السلام) در همان دوران که بعضی قیام‌ها شکل گرفته بود و یا در حال شکل‌گیری بود، به هیچ وجه با آن‌ها همکاری نکرد.^{۳۵}

البته در اینجا نکته‌ای باقی می‌ماند که گفتن آن، به تکمیل بحث کمک می‌کند و آن این‌که: گر چه ما کمتر روایتی داریم که اختصاص به بحث تقیه مداراتی داشته باشد لیکن با اندک تحلیلی می‌توان پی برد که این مطلب در آن زمان وجود داشته است؛ با این بیان که وقتی حضور شیعیان در جماعات اهل سنت و برخورد نیکو می‌تواند دل اهل سنت را به سوی آن‌ها جلب کند و یا این‌که شیعیان می‌توانند در قالب این هم‌نشینی‌ها، بعضی از معارف شیعی را به اهل سنت انتقال دهند و آنان را با این معارف نورانی آشنا کنند، بی‌شک ائمه (علیهم السلام) چنین توصیه‌ای را به یاران و اصحابشان می‌کردند. پس باید گفت گر چه روایات اندکی در این زمینه به دست ما رسیده، لیکن خود این تحلیل، دلیل متقنی است بر وجود این سیاست از سوی ائمه (علیهم السلام)؛ پس باید توجه داشت که این هدف (جذب قلوب اهل سنت) که در روایات هم آمده،^{۳۶} در آن زمان نمی‌توانست به عنوان تنها هدف در این گونه تقیه‌ها باشد، بلکه تقیه در آن زمان، می‌توانست هم از باب خوف باشد و هم از باب مدارا و جذب دل‌ها و آشنا کردن اهل سنت با مذهب تشیع و به تعبیر دیگر، مدارا کردن به عنوان یک هدف ضمنی مورد نظر بوده است.

مشروعیت تقیه مدارتی

در میان روایات، تعبیر «تقیه مداراتی» به کار نرفته اما احادیثی وجود دارد که می‌تواند ناظر به همین مفهوم باشد. با توجه به این‌که از این دست روایات زیاد است، اکنون به بررسی بعضی از آن‌ها می‌پردازیم. البته پیش از پرداختن به روایات باب، باید یاد آور شویم که مشروعیت تقیه مداراتی می‌تواند در دو مرحله مورد بحث قرار گیرد:

الف) این‌که بگوییم بر مکلفین از شیعه واجب است در جماعات اهل سنت شرکت کنند و با این کار، فاصله سیاسی میان شیعه و سنی را به حداقل برسانند.

ب) اگر مکلفی از روی مدارا، در جماعت اهل سنت شرکت کرد و بر اساس مبانی فقهی آن‌ها اعمال عبادی را انجام داد، مجزی از تکلیف است و دیگر نیازی به اعاده نماز در منزل یا هر جای دیگر نیست و به تعبیر دیگر، مشروعیت تقیه را در دو مرحله «تکلیفی» و «وضعی» می‌توان مورد بحث قرار داد. پس باید توجه داشته باشیم که ممکن است تنها مرحله نخست را بتوانیم اثبات کنیم و این منافاتی با عدم مشروعیت تقیه مداراتی در مرحله دوم ندارد؛ زیرا خود شرکت در نماز جماعت آن‌ها از آنجا که دارای هدف مجزا است و ثمره بزرگی مترتب بر آن می‌شود، می‌تواند متعلق امر و نهی واقع شود و خود شرکت در جماعات اهل سنت در نظر مولی مطلوب باشد نه این که مجزی از اعمال عبادی هم واقع شود. با این توضیح باید توجه کرد ممکن است ما تنها بتوانیم اصل وجوب تقیه مداراتی را از روایات به دست بیاوریم. ادله مورد بحث در دو دسته بررسی می‌شود: دلیل نقلی و دلیل عقلی که ما در این بحث، به مورد نخست (دلیل نقلی) خواهیم پرداخت:

دلیل نقلی:

روایاتی که در این باب مورد استفاده قرار می‌گیرد را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست روایاتی که به صورت ضمنی، به مشروعیت تقیه اشاره دارد و به تعبیر دیگر مشروعیت تقیه، ملازم با مضمون روایات است و دسته دوم روایاتی است که نصاً دلالت بر مشروعیت تقیه می‌کند.

دسته اول:

روایت اول، روایت هشام الکندی است که می‌گوید:

«إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا نُعَبَّرُ بِهِ فَإِنَّ وَلَدَ السَّوِّءِ يُعَبَّرُ وَاللَّهُ بِعَمَلِهِ كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعْتُمْ إِلَيْهِ زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَاعْبُدُوا مَرْضَاهُمْ وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَلَا يَسْبِقُونَكُمْ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَأَنْتُمْ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ وَاللَّهُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْخَبْءِ قُلْتُ وَمَا الْخَبْءُ قَالَ التَّقِيَّةُ»^{۳۷}

دلالت این روایت را از دو جهت باید بررسی کرد:

الف) اصل حضور در محافل و برنامه‌های اهل سنت و مدارا با آن‌ها، در جاهایی که شیعیان

جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

در میان آن‌ها زندگی می‌کنند و با حضور خود می‌توانند دل آنان را به سوی خود جذب کنند، امر و جوبی دارد و مواردی که در این روایت آمده، از باب نمونه و مثال است نه برای محصور کردن موارد یاد شده. و دلیل این که می‌گوییم این امر امام علیه السلام امری و جوبی است، دو چیز است: ۱. در جایی که قرینه بر خلاف نباشد، امر دلالت بر وجوب می‌کند ۲. نوع بیان امام علیه السلام دلالت می‌کند که حضرت به آن بسیار تأکید دارند و اصرار بر تحقق این امر می‌کنند.

ب) باید بررسی شود افزون بر وجوب حضور در مجالس اهل سنت، آیا عملی که در جمع آنان و بر اساس مبانی فقهی ایشان انجام می‌شود، مجزی از اصل تکلیف هست یا خیر؟ شاید بتوان گفت اطلاق این روایت دلالت می‌کند که عمل یاد شده مجزی است؛ لیکن با کمی دقت متوجه می‌شویم که امام علیه السلام در مقام بیان احکام این نماز نبوده بلکه خواسته‌اند اصحاب خود را نسبت به این اشتباه اجتماعی - سیاسی^{۳۸} متوجه کنند و از ادامه آن باز دارند. همانطور که پیش‌تر توضیح دادیم، عدم صحت یک عمل؛ مانند نمازی که به جماعت با اهل سنت خوانده می‌شود، منافاتی با این ندارد که امام علیه السلام بفرماید: این تقیه بهترین عبادت خداست؛ زیرا ما می‌توانیم به یک عمل؛ مانند شرکت در نماز جماعت اهل سنت، از دو جهت بنگریم:

نخست از این جهت که: این نمازی است که مکلف به آن هستیم و از آنجا که امام معصوم علیه السلام به ما اجازه داده آن را به جماعت با اهل سنت بخوانیم، پس مجزی است.

لَا حَرَمَ قِيَامًا لِلنَّبِيِّ

سر ۱۴۲۶

دوم این که: این حضور و شرکت، تنها به عنوان حضور در نماز جماعت اهل سنت مورد نظر امام معصوم بوده، نه این که کفایت از امر به نماز به هم بکند. بنابراین، می توان گفت اصل حضور در نماز جماعت اهل سنت یک عبادت است؛ چون اولاً امام معصوم به آن دستور داده و ثانیاً باعث می شود که محبت تشیع در دل آن ها جا بگیرد و ایشان را به آشنایی بیشتر با تشیع و در نتیجه گرایش به آن ترغیب کند و البته امروزه ثمره بزرگتری نیز بر آن مترتب است که همان وحدت میان شیعه و سنی می باشد. به خصوص زمانی که آن را در کنار روایات ابواب مختلف نماز جماعت قرار دهیم که امر شده است در هنگام نماز جماعت با اهل سنت، شما برای خودتان قرائت نماز را بخوانید؛ به طوری که آن ها متوجه نشوند، به دست می آید که امام علیه السلام در این روایت شریف اصلاً در مقام بیان احکام این گونه عمل های تقیه ای نیستند، بلکه همانطور که گفتیم، در مقام بیان اهمیت حضور در جماعات اهل سنت می باشند؛ به خصوص اگر به روایت سوم - که آن را نقل خواهیم کرد - توجه شود، این مطلب بیشتر از پیش روشن خواهد شد.

روایت دوم:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ، كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ». ۳۹

بررسی:

به نظر می‌رسد، تمام مطالبی که در مورد روایت نخست آورديم، در مورد این روایت هم جاری است. نکته دیگری که باید در اینجا گفته شود این است که ادعای این مسأله که این روایت مربوط به تقیه مداراتی است و اختصاص به آن دارد، بدون دلیل است و تنها از اطلاق این روایت می‌توان استفاده کرد که هم تقیه مداراتی و هم غیر آن را شامل می‌شود و اختصاص به باب تقیه مداراتی ندارد.

روایت سوم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ يُحْسَبُ لَكَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَقْتَدِي بِهِمْ مِثْلَ مَا يُحْسَبُ لَكَ إِذَا كُنْتَ مَعَ مَنْ يُقْتَدَى بِهِ.^{۴۰}

طبق این روایت، اگر با اهل سنت نماز بگزاری، گرچه حتی به آنان اقتدا نکنی، همان اندازه فضیلت برای تو نوشته می‌شود که اقتدا کنی به امامی که نمازش صحیح است! این روایت شریف، در مقام بیان صحت نمازی که به جماعت با اهل سنت خوانده می‌شود نیست و لذا مطالب یاد شده در ذیل روایت اول اینجا هم تکرار می‌شود (البته با وضوح بیشتر) همانگونه که باید توجه داشت که این روایت مانند روایت دوم که ذکر کردیم، اختصاص به تقیه مداراتی ندارد، گرچه شامل آن هم می‌شود.

روایت چهارم:

«عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُنَاكَحَتِهِمْ وَالصَّلَاةِ خَلْفَهُمْ فَقَالَ... قَدْ أَنْكَحَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام وَ صَلَّى عَلَيَّ عليه السلام وَرَاءَهُمْ»^{۴۱}

بررسی:

گرچه ممکن است کسی که از امام صادق عليه السلام در باره نماز جماعت با اهل سنت پرسیده، در مقام تقیه حفظی بوده، لیکن دلیلی که امام عليه السلام آورده «صَلَّى عَلَيَّ عليه السلام وَرَاءَهُمْ» مربوط به تقیه مداراتی است^{۴۲} و در ضمن، از ظاهر روایت به دست می‌آید که سؤال کننده در مورد صحت چنین نمازی پرسیده است. بنابراین، این روایت بر مشروعیت تقیه مداراتی و صحت نماز با این ویژگی‌ها دلالت دارد.

تأملی در روایات مذکور:

هر کلامی، وقتی از گوینده‌ای صادر می‌شود، باید آن را در قالب موقعیت زمانی و مکانی صدور کلام بررسی کرد. روشن است که در زمان ائمه علیهم‌السلام آنچه فکر و ذهن شیعیان و رهبران آن‌ها را به خود مشغول می‌کرد، ترس از تعرض دستگاه‌های دولتی و نیز حفظ جان شیعیان بود. بنابراین، روایات یاد شده، گرچه در ظاهر دارای اطلاق‌اند و بنا بر قاعده هم می‌توان به اطلاق موجود تمسک جست، لیکن با بیانی که گذشت می‌توان گفت در وجود این اطلاق هم باید شک کرد؛ زیرا وقتی نه در ذهن امام معصوم علیه‌السلام و نه در ذهن مخاطب، هیچ تصویری جز خوف و ترس و تقیه وجود نداشته، چگونه می‌توان به صرف وجود صورت اطلاق در کلام، آن را حمل بر اطلاق کنیم؟ البته شاید بتوان بر مطلب مذکور اشکالی وارد کرد؛ با این بیان که: درست است شرایط زمانی و مکانی صدور این روایات، ترس و خوف بوده، لیکن با تحلیلی که پیش‌تر ارائه گردید و در ضمن آن به لزوم وجود تقیه مداراتی اشاره شد، ناچار باید این اطلاق را هم پذیرفت.^{۴۳}

روایت پنجم:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَأَجِدُ الْإِمَامَ قَدْ رَكَعَ وَ قَدْ رَكَعَ الْقَوْمُ فَلَا يُكِنِّي أَنْ أُؤَدِّنَ وَ أَقِيمَ أَوْ أَكْبُرَ، فَقَالَ لِي فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَادْخُلْ مَعَهُمْ فِي الرُّكْعَةِ فَاعْتَدَّ بِهَا فَإِنَّهَا مِنْ أَفْضَلِ رَكَعَاتِكَ»^{۴۴}

بررسی:

اولاً: این روایت اختصاص به تقیه مداراتی ندارد و ثانیاً: از سؤال راوی مشخص می‌شود که اگر انسان بتواند در جماعت اهل سنت شرکت کند و در عین حال برای خود اذان واقامه بگوید و قرائت نماز را بخواند، باید این کار را انجام دهد ولی اگر وارد جماعت شد و نتوانست این کارها را انجام دهد (مانند مثالی که سؤال کننده مطرح کرد) در این صورت نمازی که با اهل سنت خوانده می‌شود مجزی است. پس نمی‌توان به صورت مطلق گفت نماز تقیه‌ای مجزی است. البته صاحب وسائل این روایت را در باب سی و چهار از ابواب نماز جماعت به صورت کامل نقل کرده است؛ به این شکل که در ادامه این روایت اینگونه آمده است:

«قَالَ إِسْحَاقُ فَفَعَلْتُ ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَإِذَا خَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ مِنْ جِيرَانِي قَدْ قَامُوا إِلَيَّ

مِنَ الْمُخْرُومِيِّينَ وَالْأَمْوِيِّينَ فَقَالُوا جَزَاكَ اللَّهُ عَن نَفْسِكَ خَيْرًا فَقَدَّ وَ اللَّهُ رَأَيْنَا
 خِلَافَ مَا ظَنَّنَا بِكَ وَ مَا قِيلَ فِيكَ فَقُلْتُ وَ أَيُّ شَيْءٍ ذَاكَ قَالُوا تَبِعْنَاكَ حِينَ قُتِمَتْ
 إِلَى الصَّلَاةِ وَ نَحْنُ نَرَى أَنَّكَ لَا تَقْتَدِي بِالصَّلَاةِ مَعَنَا فَقَدَّ وَ جَدْنَاكَ قَدِ اعْتَدَدْتَ
 بِالصَّلَاةِ مَعَنَا قَالَ فَعَلِمْتُ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَمْ يَأْمُرَنِي إِلَّا وَ هُوَ يَخَافُ عَلَيَّ هَذَا
 وَ شِبْهَهُ»^{۴۵}

راوی، که در آن زمان زندگی می کرده، تحلیل خود را از کلام امام صادق عليه السلام بیان نموده است. البته این تحلیل نمی تواند تحلیلی شخصی و اجتهادی باشد بلکه خبری است از واقع و لذا این روایت در موقعیت تقیه حفظی صادر شده است؛ اما با این حال، می توان در موقعیت تقیه مداراتی هم بر طبق این دستور امام عليه السلام در مورد نماز برخورد کرد.

روایت ششم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ تُصَلِّيَ خَلْفَ النَّاصِبِ وَلَا تَقْرَأَ خَلْفَهُ فِيمَا
 يَجْهَرُ فِيهِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ تُجْرِيكَ إِذَا سَمِعْتَهَا»^{۴۶}

بررسی:

عدم ارتباط این روایت با تقیه مداراتی واضح و روشن است؛ زیرا سخن از ناصبی و دشمن ائمه است و هیچ ارتباطی به تقیه مدارتی که در آن حرف از دوستی میان شیعیان و اهل سنت است، ندارد.

جمع بندی روایات:

از بررسی روایات یاد شده به دست می آید روایتی که اختصاص به مبحث تقیه مداراتی داشته باشد وجود ندارد و تنها از اطلاق روایات و همچنین تحلیل هایی که در مبحث تاریخی مطرح گردید، می توان استفاده کرد که تقیه مداراتی، مورد نظر ائمه اطهار عليهم السلام بوده است. از میان روایات، تنها روایت اول، دوم و چهارم با بحث تقیه مداراتی در ارتباط است و البته همانطور که از بررسی ها هم مشخص شد، تنها روایت چهارم ناظر است بر صحت و عدم صحت نمازی که در جماعت اهل سنت خوانده می شود.

در صدر اسلام، آنچه که در سیاست پیامبر حرف اول را می زد، وحدت میان مسلمانان بود و لذا آن حضرت هیچ‌گاه حاضر نبود به خاطر نابودی یک نفر و یا گروهی خاص، از وحدت که مهم‌ترین مصالح اسلام بود دست بردارد و این چیزی است که در روایت به آن «تقیه» گفته شده است و این وضعیت با موقعیت سیاسی جهان اسلام در زمان حاضر کاملاً موافقت دارد.

دسته دوم (از دلیل نقلی):

دسته دوم روایاتی است که با صراحت و به صورت مطلق، بر مشروعیت تقیه دلالت دارد.

روایت اول:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَ النَّضْرُ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ مَعْمَرٍ مِثْلَهُ وَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ مِثْلَهُ»^{۴۷}

«تقیه» در اصل از «وقی» گرفته شده و به معنای پرهیز کردن است^{۴۸} و در اصطلاح، در جایی به کار می‌رود که انسان بخواهد از شرّ گروهی خاص نجات یابد؛ لذا در ظاهر، به آن‌ها نزدیک می‌شود، در حالی که در دل با آنان دشمن است. البته این قضیه ممکن است در خارج به شکلها و صورت‌های مختلف محقق شود؛ به عنوان نمونه و مثال، در زمان سه خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، تقیه‌ای که از سوی شیعیان صورت می‌گرفت به این جهت بود که جماعت مسلمانان به تفرقه کشیده نشود و علت مسأله هم این بود که در صورت ایجاد اختلاف میان مسلمانان، بدون شک عده‌ای از این تفرقه سوء استفاده می‌کردند و از اسلام دست بر می‌داشتند و حتی گاهی گروهی از کفار را بر ضدّ مسلمانان می‌شوراندند؛ چنانچه امام علی عليه السلام در زمان خلافتش، به خاطر حفظ پیوند میان یارانش، از اصرار بر بعضی حقایق چشم می‌پوشید که در مبحث نخست اشاره شد و بعد از امام علی عليه السلام تقیه حالت دیگری به خود گرفت؛ به این شکل که شیعه که در اقلیت به سر می‌برد و بزرگترین دشمن بنی امیه و بنی عباس به حساب می‌آمد، برای حفظ جان خود دست به تقیه می‌زد و ائمه اطهار عليهم السلام بر این مسأله بسیار تأکید داشتند.

با این بیان متوجه می‌شویم اینگونه نیست که تقیه همیشه و همه جا برای حفظ جان باشد بلکه بزرگترین انگیزه برای تقیه، می‌تواند حفظ دین باشد و حفظ دین به یقین کمتر از حفظ جان نیست. حال با این بیان، واضح می‌گردد که تقیه مداراتی هم می‌تواند مصداقی از تقیه اصطلاحی باشد؛ زیرا هدف از آن، حفظ دین به وسیله نزدیک شدن به اهل سنت و ایجاد وحدت بین این دو گروه از مسلمانان است؛ چنانکه از روایت امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام چنین مطلبی را می‌توان استفاده کرد:

«قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام وَ قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا أَيَّ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ مُؤْمِنِهِمْ وَ مَخَالِفِهِمْ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَبْسُطُ هُمُ وَ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيَكْلِمُهُمْ بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِ بَعْضِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ فَإِنَّهُ بِأَيْسَرٍ مِنْ ذَلِكَ يَكْفُ شُرُورَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِخْوَانِهِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَنَزِلِهِ إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي بِنِ سَلُولٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَشِّرْ أَخُو الْعَشِيرَةِ ائْتَدُوا لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ أَجْلَسَهُ وَ بَشَّرَ فِي وَجْهِهِ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتَ فِيهِ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ بِهِ مِنَ الْبَشْرِ مَا فَعَلْتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَوِيشُ يَا حَمِيرَاءُ إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يُكْرِمُ اتَّقَلَهُ شَرُّهُ»^{۴۹}

مسلم است که در این روایت، تقیه در مورد حفظ جان به کار نرفته بلکه در موردی به کار رفته که هدف حفظ وحدت در میان مسلمین بوده است؛ زیرا در صدر اسلام، آنچه که در سیاست پیامبر حرف اول را می‌زد، وحدت میان مسلمانان بود و لذا آن حضرت هیچ‌گاه حاضر نبود به خاطر نابودی یک نفر و یا گروهی خاص، از وحدت که مهم‌ترین مصالح اسلام بود دست بردارد و این چیزی است که در این روایت به آن «تقیه» گفته شده است^{۵۰} و این وضعیت با موقعیت سیاسی جهان اسلام در زمان حاضر کاملاً موافقت دارد. تنها چیزی که باقی می‌ماند آن است که این روایت در کتاب «تفسیر الإمام حسن العسکری علیه السلام» نقل شده است که در مورد حجیت آن اختلاف وجود دارد. لیکن به نظر نویسنده چیزی که این سطور را به حقیقت نزدیکتر نشان می‌دهد حجیت این کتاب است.^{۵۱}

نکته دیگری که باید توضیح داده شود، این است که نباید فکر کنیم کلمه «مداراة» که در

این روایت آمده، در این برداشت از روایت مؤثر بوده است؛ زیرا در این روایت تنها معنای لغوی مورد نظر امام علیه السلام بوده، در حالی که معنای مورد نظر ما از معنای اصطلاحی برداشت شده است.

به هر حال، روایت نخست از این دست روایات دلالت می‌کند که هر جا انسان برای حفظ دین و یا حفظ جان و یا هر ضرورت دیگری نیازی به تقیه داشته باشد، این تقیه جایز و بلکه واجب^{۵۲} است و تقیه مخصوص به مصداق خاص نیست و البته نکته‌ای که بسیار مهم است، این است که این روایت تنها تقیه‌ای را مورد نظر دارد که در مقام ضرورت باشد و لذا اگر ضروری بودن تقیه‌ای را نتوانستیم ثابت کنیم، مشروعیت و وجوب آن هم خود به خود زیر سؤال می‌رود. همچنین مشروعیت تقیه مداراتی، طبق تعریفی که در آغاز مقاله آوردیم، در حدی که بتوان ضرورت را برای آن روشن کرد، قابل اثبات است؛ و لذا وحدتی که از خوف نباشد، نمی‌تواند علت تقیه مداراتی باشد مگر این که بتوان به شکل دیگری عنوان «ضروری بودن» را برای آن اثبات کرد.



روایت دوم:

«حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى عَنْ ابْنِ أُذَيْبَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَإِسْمَاعِيلَ الْجَعْفِيِّ وَعِدَّةٍ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَكُلُّ شَيْءٍ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ»^{۵۳}

مطالبی که در مورد روایت اول آورديم در مورد روایت دوم و سوم هم تکرار می شود.

روایت سوم:

«كَافِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبِهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ»^{۵۴}

و روایاتی دیگر از این دست که به صورت کلی دلالت بر مشروعیت و وجوب تقیه دارند، هیچ منافاتی با این ندارد که در زمان ائمه اطهار ع تقیه بیشتر و بلکه منحصرأدر زمینه حفظ جان شیعیان مورد استفاده قرار می گرفت.

نکته مهم:

نکته ای که در ذیل سه روایت یاد شده باید گفته شود این است که: بر خلاف تصور اولیه که شاید تصور عموم از تقیه هم این باشد، موضوع تقیه «ضرر» نیست بلکه طبق روایات مذکور «ضرورت» موضوع تقیه می باشد که البته ضرر هم مصداقی از مصادیق آن است.

پی نوشت ها:

۱. الرسائل العشر، للامام خمینی، ص ۸
 ۲. این اصطلاح مساوی با تقیه خوفی نیست.
 ۳. مجله میقات حج، سال دوم، شماره سوم، مقاله «تقیه مداراتی»، محمد فاضل لنکرانی
 ۴. مقصود از دیگران همانهایی هستند که انسان از آنان تقیه می کند.
 ۵. توبه: ۷۴
 ۶. برای دیدن روایات مربوط به این داستان به تفاسیر
۷. مجمع البیان و روح المعانی و... مراجعه شود.
 ۸. الکافی ج ۲، ص ۲۱۷، باب التقیه، ح ۲
 ۹. همان، ح ۴
 ۱۰. به نقل از کتاب: تاریخ تشیع، غلامحسن محرمی، ص ۸۹
 ۱۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳
 ۱۲. در مورد مقدار این مدت در میان مورخان

اختلاف وجود دارد.

۱۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱ - ص ۳۰۸
۱۴. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۶۲
۱۵. رجوع شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۲۰۳ به بعد. البته حضرت در حد مشورت کمکهای بی به خلفا می کردند چنانچه پیشنهاد فرستادن سپاه به شام را به ابوبکر داد (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۳) برای اطلاع بیشتر از همکاری آن حضرت با خلفا مراجعه شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۲۰۳ به بعد.
۱۶. به نقل از تاریخ تشیع، ص ۸۹، ۹۰
۱۷. جهت اطلاع از منابع و جزئیات بیشتر رجوع شود: تاریخ خلفا، رسول جعفریان.
۱۸. علامه امینی در مجلد ششم الغدیر در ضمن بحث «نوادرات فی علم عمر» نمونه هایی از آن را آورده است.
۱۹. مسند احمد - ج ۱، ص ۱۰۰
۲۰. منبع این مطلب در صفحه هیجده همین مقاله آمده است.
۲۱. بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۶۱۳
۲۲. الکافی، روضه، ص ۶۰
۲۳. توضیح این نکته لازم است که آنچه اصحاب امام علی علیه السلام را دور حضرت جمع کرده بود مسائل اعتقادی نبود بلکه مسائل سیاسی آن زمان عامل عمده در این تجمع بود؛ برای توضیح بیشتر ای مطلب می توانید به کتب تاریخ تشیع و ذیل توضیح مفهوم تشیع اصطلاحی مراجعه کنید.
۲۴. رجوع شود: صلح امام حسن، شیخ راضی آل یاسین، ترجمه سید علی خامنه ای، ص ۴۳۱ به بعد
۲۵. وسائل الشیعه، مکتبه الاسلام، ج ۵ - ص ۳۸۳
۲۶. مجله میقات حج، سال دوم شماره سوم، مقاله تقیه مداراتی، محمد فاضل لنکرانی، ص ۵۵

۲۷. و در احادیث زیادی ائمه اطهار علیهم السلام حفظ جان دوستان را به عنوان هدف تقیه مطرح می کنند. در این زمینه به بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱ مراجعه شود.
۲۸. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۷
۲۹. همان، ص ۱۸۸
- نکته ای که باید بیان شود این است که این مطالب گرچه بیشترین ارتباطشان با جریان صلح و علت آن می باشد اما در کل رویه و روش امام حسن و امام حسین علیهم السلام را نشان می دهند.
۳۰. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴، ح ۷
۳۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۹
۳۲. دوره دوم از امامت امام باقر علیه السلام با چنین شرایطی همزمان بود. چنانچه دوره اول از امامت امام صادق با این شرایط همزمان بود.
۳۳. وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب ۲۶، ح ۲
۳۴. به نقل از کتاب نقش تقیه در استنباط، نعمت الله صفری، ص ۹۳
۳۵. قیام زید بن علی در سال ۱۲۱ بود؛ قیام محمد ابن نفس زکیه در همان سالهای آخر بنی امیه شکل گرفت گرچه که بعدها به وقوع پیوست. و امام با هیج کدام همکاری نکرد زیرا نتیجه آنها را می دانست.
۳۶. مانند روایتی که در بالا از امام صادق علیه السلام گذشت.
۳۷. وسائل الشیعه، ابواب الامر و النهی، باب وجوب عشرة العامة تقیه، ح ۲
۳۸. عدم حضور در مجالس و محافل اهل سنت
۳۹. وسائل الشیعه - ابواب صلوة الجماعة - باب ۵، ح ۱
۴۰. همان، ح ۳
۴۱. همان، ح ۱۰
۴۲. همانطور که در مبحث اول در این مورد

گر چه از نظر ما مجهول است لکن قطعاً نه تنها در نزد محمد بن قاسم مجهول نبوده است و حتی نمی توانسته است که ضعف هم باشد؛ زیرا ممکن نیست که یک عالمی مثل ایشان که مفسر هم بوده است یک کتابی را که به نقل بعضی از علما این کتاب تفسیر کل قرآن بوده است را نقل بکند و به شیخ صدوق هم اجاره نقل آن را بدهد و مخصوصاً که در وصف این دو می گوید و کانا من الشيعة الامامية.

۵۲. در واجب بودن حکم تقیه در شرایط ضروری شکی نیست و تمام بحث در تشخیص مصداق تقیه است.

۵۳. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹ (سند این روایت صحیح است)

۵۴. همان، ص ۴۳۲ و الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹

صحبت کردیم.

۴۳. انتهای صفحه ۱۳ و ابتدای صفحه ۱۴

۴۴. همان، ح ۸

۴۵. همان، باب ۳۴، ح ۴

۴۶. وسائل الشیعه، ابواب صلاة الجماعة، باب ۳۴، ح ۵

۴۷. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۹

۴۸. ماوراء الفقه، ج ۱، ص ۹۹

۴۹. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۰۱

۵۰. ما در مبحث اول همین مطلب را به شکل دیگری آوردیم: صفحه ۲ از همین مقاله.

۵۱. دلیل مطلب هم این است که اولاً محمد بن قاسم نیشابوری استاد مرحوم شیخ صدوق است که قطعاً مورد وثوق و اطمینان آن جناب بوده است و ثانیاً دو راوی این کتاب یعنی یوسف بن محمد ابن زیاد و علی بن محمد بن سیار هم

